

بررسی ریشه ها و زمینه های بین المللی انقلاب اسلامی ایران

دکتر علی فلاحی سیف الدین

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، رشته علوم سیاسی، واحد خرم آباد، خرم آباد، ایران
alifallahi84@yahoo.com

دکتر جمیل حسن پور

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، رشته روابط بین الملل، واحد خرم آباد، خرم آباد، ایران

چکیده

براساس رهیافت های تلفیقی در فلسفه علوم اجتماعی وقوع پدیده های اجتماعی به همان اندازه که مرهون کنش کارگزاران انسانی است، مستلزم فرصت سازی از سوی ساختارها برای این کنش ها نیز می باشد. در کنار فرصت سازی ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برای کنش انقلابی کارگزاران دهه ۱۳۵۰ در ایران؛ ساختار بین الملل نیز سهم به سزایی در فرصت سازی برای این حرکت تاریخی در ایران داشت. از این حیث، نظام دو قطبی حاکم بر روابط بین الملل و وابستگی رژیم پهلوی به ایالات متحده بیشترین فرصت را برای کنش انقلابی کارگزاران فراهم آوردند. موازنه قدرت ناشی از عامل اول، زمینه مداخله قدرت های جهانی (شوروی و آمریکا) را در فرآیند حرکت تاریخی مردم ایران از محدود ساخت و مولفه دوم قدرت سرکوب شاه را تا حد زیادی تضعیف ساخت. عواملی مثل تمایل محمدرضا شاه به حفظ رابطه با واشنگتن و انتقال تکنولوژی مدرن از غرب زمینه کاهش سرکوب های سیاسی، اصلاحات قضایی، بازتر شدن فضای سیاسی و آزادی زندانیان سیاسی را فراهم آورد. این تحولات نیز به نوبه خود زمینه احیاء گروه های سیاسی انقلابی را فراهم آورد.

این نوشتار سعی دارد با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی و با اتکاء به روش گردآوری اطلاعات از طریق کتابخانه ای و اسنادی ریشه ها و زمینه های وقوع انقلاب اسلامی را مورد بررسی قرار دهد. مبنای تئوریک پژوهش حاضر نظریه های موج سوم و تلفیقی در جامعه شناسی سیاسی و تاریخی به ویژه دیدگاه مکتب واقع گرایی انتقادی است که پدیده های اجتماعی را محصول کنش متقابل ساختار و کارگزار می داند.

واژگان کلیدی: ساختار بین الملل، نظام دو قطبی، کنش انقلابی، انقلاب اسلامی ایران.

مقدمه

رهیافت‌های تلفیقی در علوم انسانی مثل واقع‌گرایی انتقادی پدیده‌های اجتماعی را محصول اندرکنش ساختارها و کارگزاران انسانی می‌دانند. از این منظر، انقلاب اسلامی نیز پیامد بهره‌گیری کارگزاران سیاسی و اجتماعی دهه ۱۳۵۰ از فرصت‌هایی بود که ساختارهای مستقر در آن دوره اعم از ساختار سیاسی، ساختار اجتماعی-طبقاتی، ساختار فرهنگی و ساختار بین‌الملل برای کنش انقلابی فراهم آورد.

هنگامی که از فرصت‌سازی ساختارهای مستقر برای کنش انقلابی سخن به میان می‌آید نمی‌توان چشم بر اهمیت ساختار بین‌الملل بست. معمولاً اهمیت عامل بیرونی در فرصت‌سازی برای انقلاب به دو صورت نمایان می‌شود: یکی مختصات و ویژگی‌های نظام بین‌الملل که دولت گرفتار در امواج انقلاب را احاطه کرده و دیگری مناسبات این دولت دستخوش انقلاب با کشورهای دیگر؛ بویژه قدرت‌های جهانی که تحولات سایر کشورها بر منافع آن‌ها تأثیر مستقیم می‌گذارد.

ساختار بین‌الملل می‌تواند به گونه‌ای باشد که عملاً کنش انقلابی را در دوران یک کشور تسهیل یا تحدید کند. زمانی که قدرت‌های خارجی در موازنه‌ای از قدرت به سر می‌برند عملاً امکان مداخله در امور سایر کشورها را تا حد زیادی از دست می‌دهند؛ چه هرگونه تحرک یکی از این کشورها به منزله تحرکی علیه قدرت‌های دیگر تعبیر می‌شود و واکنش آن‌ها را بر می‌انگیزد. فضای دوقطبی حاکم بر جهان و رقابت شوروی و آمریکا در دوره جنگ سرد چنین شرایطی را برای حرکت انقلابی مردم ایران بوجود آورده بود.

مناسبات کشور درگیر انقلاب با قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نیز در سوگیری اعتراض‌ها تأثیر به‌سزایی دارد. نقش عامل بیرونی می‌تواند به‌صورت حمایت از دولت حاکم نمودار شود یا برعکس، به شکل حمایت از نیروهای انقلابی جلوه کند. قدرت‌های خارجی می‌توانند با تقویت توانمندی‌های عوامل داخلی و فراهم آوردن امکان استفاده آن‌ها از استراتژی‌های سیاسی مختلف مسیر حرکت اعتراضی و گذار تاریخی آن کشور را تحت تأثیر قرار دهند.

حمایت آمریکا از رژیم پهلوی در دهه‌های منتهی به انقلاب اسلامی باعث شد محمدرضا شاه با اتکاء به منابع نظامی و اقتصادی (درآمدهای نفتی) از جامعه فاصله بگیرد و از ائتلاف با نیروهای اجتماعی بالقوه حامی سیاست‌هایش غافل شود؛ همین مساله رفتار نظام را به سمت اختناق و سرکوب سوق داد و راههای جایگزین انقلاب را در ایران منتفی ساخت. حمایت آمریکا از شاه، امید و آرزوهای ملی‌گرایان را نیز نقش بر آب کرد و آنها را به اردوگاه نیروهای انقلابی راند؛ همچنین وابستگی رژیم پهلوی به آمریکا، آن هم زمانی که دولت کارتر اقتدار جهانی خود را بر پایه شعارهای حقوق بشرگرایانه استوار ساخته بود، امکان برخورد خشونت‌بارتر با معترضین را از رژیم گرفت.

به طور کلی، هر چه از وابستگی حکومت‌ها به قدرت‌های خارجی کمتر شود از میزان تأثیرپذیری از آنها از عامل بیرونی در دوره‌های بحران نیز کاسته می‌شود. این استقلال عمل در یک صورت دیگر هم ممکن است ظهور و بروز یابد؛ زمانی که حکومت‌ها به جای وابستگی به یک قدرت خارجی منابع خود را از قدرت‌های مختلف تامین کنند و بدین ترتیب نفوذ عامل خارجی را به حداقل برسانند (اسنایدر، ۱۳۸۰: ۱۳۵-۱۳۴).

بنابراین میزان حمایت قدرت خارجی از دولت مستقر در برابر انقلابیون نقش به‌سزایی در سمت و سوی اعتراض‌های اجتماعی دارد. بی‌طرفی یا بی‌تفاوتی آمریکا تأثیر مستقیمی در سرنوشت نیکاراگوئه در دهه ۱۳۵۰ داشت. قطع حمایت دولت کارتر از خاندان سوموزا همزمان با حمایت از مبارزین انقلابی از طریق کشورهای هندوراس و کاستاریکا باعث سرنگونی دولت حاکم در این کشور شد. با این حال حمایت قدرت خارجی از دولت به شدت آسیب‌پذیری آن دولت را در برابر حرکت‌های انقلابی بالا می‌برد. انقلابیون با تأکید بر گزاره‌های ناسیونالیستی و ترسیم تصویری غیر ملی و وابسته از دولت حاکم دامنه محبوبیت و پذیرش خود را به زبان کاستی و نقصان مشروعیت دولت گسترش می‌دهند (گرین، ۱۳۸۷: ۲۲۴-۲۱۵).

در عین حال، زمانی که نیروهای انقلابی دست به دامان حمایت خارجی می‌شوند ضریب آسیب‌پذیری خود را در برابر تبلیغات حکومتی افزایش می‌دهند. با این حال، زمانی که انقلابیون از حیث رهبری، سازمانی، پایگاه اجتماعی و توان لجستیکی در موضع ضعف قرار دارند استمداد از

حمایت خارجی اجتناب ناپذیر می‌شود؛ در این صورت احتمال موفقیت انقلابیون تا حد زیادی به این امر پیوند می‌خورد که چگونه بین حداکثر امتیازگیری از قدرت خارجی با حداقل وابستگی بدان تعادلی برقرار کنند.

کارگزاران انقلاب اسلامی در ایران، هم از فرصت‌هایی که نظام دوقطبی برای فعالیت آنها فراهم آورد سود جستند و هم از محدودیتی که مناسبات ویژه رژیم پهلوی دوم و ایالات متحده بر رفتار سیاسی شاه تحمیل می‌کرد؛ اولی امکان مداخله قدرت‌های بزرگ (اعم از شوروی و آمریکا) را در روند حرکت انقلابی مردم ایران منتفی کرد و دومی امکان مهار اعتراض‌های اجتماعی و سیاسی از سوی محمدرضاشاه با اتخاذ سیاست مشت آهنین را محدود ساخت. در این نوشتار، فرصت‌سازی ساختار بین‌الملل بر کنش انقلابی ایرانیان از مجرای این دو محور مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

نظام بین‌المللی دوقطبی؛ فرصت‌سازی برای کنش انقلابی

در سال‌های نخستین دهه ۱۳۴۰ علانمی از فروکش کردن جنگ سرد میان دو ابرقدرت آمریکا و شوروی نمایان شد. رهبران شوروی نگرش مثبت‌تری به کندی در مقایسه با سایر روسای جمهور آمریکا، داشتند. از این رو، وقتی او در رقابت‌های انتخابات ریاست جمهوری پیروز شد خروشچف رهبر شوروی ضمن تبریک به وی ابراز امیدواری کرد که در دوران ریاست جمهوری کندی مناسبات دو کشور به وضعی همانند دوران فرانکلین روزولت باز گردد. چنین موضعی با رویکرد مثبت کندی مواجه شد. به طوریکه ابراز تمایل خروشچف به دیدار با کندی در خرداد ماه ۱۳۴۰ در وین جامه واقعیت به تن کرد.

مذاکرات مفصل و طولانی وین درباره منع آزمایش‌های هسته‌ای در نهایت در مرداد ۱۳۴۲ به امضای قراردادی منجر شد که در آن دولت‌های ایالات متحده، انگلیس و شوروی با منع آزمایش‌های هسته‌ای در جو و فضای ماوراء جو و زیر آب موافقت کردند؛ ایران نیز به عنوان یکی از اعمار آمریکا به گرمی از این موافقتنامه استقبال کرد. موافقتنامه مزبور سرآغاز دورانی در مناسبات بین‌المللی شد که به «تنش‌زدایی» شهرت یافت. بدین ترتیب آتش جنگ سرد تا حد زیادی خاموشی گرفت و اثر این مساله بر ایران به صورت رهایی نسبی از وابستگی به آمریکا و

گسترش مناسبات تهران و مسکو، در عین تقویت روابط ایران و غرب نمودار شد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۳: ۲۹۹).

دوره تنش‌زدایی که منطبق بر نظام دوقطبی منعطف بود سه شاخصه مهم داشت: اول اینکه اختلافات بین مراکز دو قطب از طریق مذاکره و در جهت بیشینه کردن امتیازات حل می‌شد؛ دوم اینکه کشورهای درون هر یک از این دو قطب امکان تغییر اردوگاه خود و رفتن به جبهه رقیب را داشتند؛ و سوم اینکه کشورهایی وجود داشتند که در هیچ یک از این دو جبهه طبقه‌بندی نمی‌شدند. بنابراین نوعی انعطاف در مرزبندی میان دو قطب نمایان شد (تائب، ۱۳۷۹: ۱۳۸).

در چنین سیستمی هر یک از بر قدرت‌ها در اثر شکاف‌هایی که در قطب تحت نفوذشان بروز می‌کند دچار چالش می‌شوند. این چالش در اردوگاه غرب به صورت جنبش صلح‌طلبی در فرانسه و سیاست نگاه به شرق آلمان غربی بروز کرد. دوگل رئیس‌جمهور فرانسه خواهان گسترش روابط همه جانبه با اروپای شرقی بود. او با سفر به مسکو و پذیرش هیات‌های چینی باب رابطه سیاسی و اقتصادی با اردوگاه شرق را گشود و از عملکرد جنگ‌طلبانه و برنامه‌های توسعه طلبانه آمریکا انتقاد کرد. پیرو چنین نگرشی فرانسه جنگ ویتنام را محکوم کرد؛ از تهاجم تفنگداران آمریکایی به دومینیک انتقاد کرد و از ناتو خارج شد (چمنکار، ۱۳۸۴: ۲۵۴).

سیاست مشابهی از سوی آلمان غربی در سال ۱۹۶۹ اتخاذ شد. برانت صدراعظم وقت آلمان با سفر به مسکو در سال ۱۹۷۰ و انعقاد قرارداد ترک مخاصمه و احترام به مرزهای یکدیگر نقش مهمی را در جلب اعتماد شوروی و از بین رفتن دشمنی بین شرق و غرب ایفاء کرد. اگر چه در همین دوره سیاست تنش‌زدایی بین آمریکا و شوروی آغاز شده بود و نیکسون در نطقی گفته بود از این به بعد از دوره رویارویی به دوره مذاکره قدم می‌گذاریم. لیکن در برآوردن قدرت‌های درجه دوم در درون بلوک غرب چالش بزرگی برای آمریکا به حساب می‌آمد (همان: ۲۵۴-۲۵۶). در همین سال‌ها چالش مشابهی گریبان شوروی را گرفته بود. چین و چند کشور اروپای شرقی به طور مشخص چکسلواکی و یوگوسلاوی، رهبری مسکو بر بلوک شرق را به چالش می‌کشیدند (تائب، ۱۳۷۹: ۱۴۱).

به طور کلی شکل‌گیری تحولاتی چون تاسیس اوپک، جنبش عدم تعهد، دستیابی چین به عنوان رقیبی بالقوه برای شوروی به قدرت هسته‌ای و سر بر آوردن جامعه اقتصادی اروپا در برابر هژمونی ایالات متحده نشانه‌هایی از پایان دوران جنگ سرد و آغاز دوره تنش زدایی بود (ازغندی، ۱۳۸۱: ۲۸۰)

تحت چنین شرایطی چنانچه اوضاع داخلی کشورها برای یک انقلاب سیاسی آماده باشد عدم مداخله قدرت‌های خارجی در فرایند انقلاب امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود، زیرا در صورت دخالت هر یک، پای دیگری نیز به ماجرا گشوده می‌شود. همین امر بزرگترین عامل بازدارنده دخالت مستقیم شوروی و آمریکا در روند انقلاب اسلامی به شمار می‌رود (تائب، ۱۳۷۹: ۱۴۴-۱۴۳).

پیامی که برژنف رهبر شوروی در آبان ۱۳۵۷ به کاخ سفید فرستاد موید همین امر است. او به هرگونه مداخله ایالات متحده در امور داخلی ایران هشدار داده بود. موضع ونس وزیر امور خارجه هم دقیقاً با همین منطق نظام دو قطبی منعطف قابل تحلیل است. او هرگونه ادعای مداخله را بی‌پایه و اساس خواند از انتظار ایالات متحده به اتخاذ مشی عدم مداخله از سوی سایر کشورها سخن گفت. سخنان برژنف پیام مهمی را در خود مستتر داشت؛ اینکه شوروی سیاست توأم با احتیاط را در قبال رژیم پهلوی کنار گذاشته و در مقام حمایت تلویحی از انقلابیون برآمده؛ چیزی که رادیو صدای ملی مستقر در شوروی هم بدان اشاره کرد لیکن همین سخنان هشدار بود به آمریکا که قواعد بازی تنش زدایی و منطق نظام دو قطبی را رعایت کند (سیک، ۱۳۸۴: ۱۵۵) جان فوران در این باره معتقد است:

از آنجا که قدرت‌های اصلی جهان به طور موثری برای جلوگیری از وقوع انقلاب دخالت نکردند نظام جهانی نیز گمان می‌کرد بایستی با دید موافق به این انقلاب نگرست. ممکن است ما بگوییم بدون این رویکرد هم انقلاب پیروز می‌شد اما هزینه‌های انسانی آن مطمئناً بیشتر می‌شد و ممکن بود پدیده‌های تاریخی پیش بینی نشده‌ای به صحنه بیاید (فوران، ۱۳۸۲: ۱۳۶).

نظام دوقطبی فرصت دیگری را هم برای حرکت انقلابی مردم ایران در خود مستتر داشت؛ اینکه آمریکا بزرگترین حامی شاه در اثر تمرکز بیش از حد بر نقش کمونیسم در بی‌ثبات‌سازی اوضاع کشورهای مورد حمایت، از اهمیت نیروهای داخلی در این کشورها غافل شده بود. همین که آمریکا فهمید حکومت ایران به طور جدی از سوی کمونیست‌ها تهدید نمی‌شود از دغدغه وقوع انقلاب در ایران فارغ شد. اعتراض اپوزیسیون مذهبی در ایران، حرکتی داخلی و صرفاً در جهت برخی مطالبات فرهنگی تعبیر و تفسیر شد و نه به عنوان نیرویی خواهان تغییرات بنیادی که استکبار آمریکا را با کمونیسم شوروی از یک کرباس می‌داند (تائب، ۱۳۷۹: ۱۵۰-۱۴۹).

از سوی دیگر تنش‌زدایی باعث شد که سازمان‌های حقوق بشری غیر از دغدغه زندانیان سیاسی اردوگاه شرق دلمشغولی‌های دیگری هم پیدا کنند؛ یعنی تمرکز بر وضع حقوق بشر در کشورهای غیرکمونیست. در همین راستا، سازمان عضو بین‌الملل اوایل سال ۱۳۵۴ به یکباره متوجه شد که ایران یکی از شدیدترین ناقضان حقوق بشر در جهان است. کمیسیون بین‌المللی حقوق‌دانان در ژنو نیز رژیم پهلوی را به استفاده از شکنجه و نقض حقوق اساسی اتباع خود متهم کرد. دومینوی فشارهای حقوق بشری با بیانیه انجمن بین‌المللی حقوق بشر وابسته به سازمان ملل متحد درباره نقض شدید حقوق بشر در ایران و تقاضا برای سر و سامان دادن به اوضاع اسف‌بار حقوق انسانی در این کشور ادامه یافت (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۴۶۰).

وابستگی خارجی رژیم پهلوی؛ ناتوانی در مهار انقلاب

در کنار مختصات تاریخی منحصر به فرد نظام دوقطبی، مناسبات رژیم پهلوی با ایالات متحده نیز تاثیر به‌سزایی در ضعف عملکردی رژیم برای مدیریت بحران و توسعه میدان جولان نیروهای انقلابی برجای گذاشت. از یک سو، پیام‌های نادرستی که دولت کارتر برای رژیم پهلوی و نیروهای انقلابی ارسال می‌کرد و از دیگر سوی، پارامترهای شخصیتی خاص دریافت‌کننده اصلی این پیام‌ها، یعنی محمدرضاشاه، تأثیر مستقیمی بر شتاب حرکت انقلابی در ایران داشت. پیش از بررسی این تاثیرات، بررسی مناسبات ایران و آمریکایی و ایران و شوروی از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲

تا به قدرت وقوع انقلاب اسلامی، فهم تاثیر مناسبات خارجی شاه در وقوع این پدیده را راحت تر می سازد.

۱- مناسبات ایران و آمریکا؛ از دست‌نشانده‌گی تا استقلال نسبی

تا نیمه‌های قرن بیستم ایران کشور چندان شناخته شده‌ای برای ایالات متحده نبود. نخستین برخورد دیپلمات‌ها و رهبران سیاسی آمریکا با ایران در طول جنگ جهانی دوم و پس از اشغال این کشور توسط انگلستان و روسیه صورت گرفت؛ زمانی که مداخله آمریکا برای خروج دو کشور مزبور از ایران اجتناب ناپذیر نمود. پس از ملی شدن صنعت نفت در ایران دولت ترومن نگران بود که ایران در بحرانی که با انگلستان پیدا کرده بود به سمت شوروی متمایل شود، بویژه اینکه علانم تایید کننده‌ای همچون گسترش ناآرامی‌های ضد آمریکایی در تهران و اقبال مصدق به برخی از اعضای حزب توده نیز مشاهده می‌شد. این نگرانی باعث شد آیزنهاور رئیس‌جمهور جانشین ترومن به طور مستقیم در براندازی دولت مصدق نقش داشته باشد (سیک، ۱۳۸۴: ۲۴).

مناسبات ایران و آمریکا پس از کودتای ۲۸ مرداد و در طول دهه ۱۳۳۰ به سمت دست‌نشانده‌گی حرکت کرد. این رابطه در آغاز بخشی از استراتژی «نگاه نو» آیزنهاور بود. نگاه نو تلاشی بود که آمریکا برای بازیابی ابتکار عمل در تقابل با شوروی و در عین حال کاهش هزینه‌های دفاعی آمریکا صورت داد. البته خود این استراتژی هم ادامه جدی‌تر استراتژی «دفاع از پیرامون» یا «سد نفوذ» ترومن بود؛ با این تفاوت که مبتنی بر ضربه هسته‌ای محدود و تلافی سنگین به جای استفاده از نیروی زمینی متعارف بود (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۶۵).

استراتژی نگاه نو موجب شکل‌گیری روابط دست‌نشانده‌گی میان آمریکا و تمامی متحدین آن در پیرامون چین و شوروی، بواسطه کمک‌های امنیتی، اقتصادی و فعالیت‌های مخفی در جهان سوم بود. در این دوره ایران، پاکستان، تایلند، ویتنام جنوبی و کره جنوبی دست‌نشانده‌گان آمریکا در مناطق خود به حساب می‌آمدند. در این میان، ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. جایگاه ایران در خط شمالی خاورمیانه، این کشور را برای دفاع از منطقه خاورمیانه، جبهه مقدم برای دفاع از منطقه مدیترانه و به عنوان پایگاهی برای حمله هوایی و زمینی به شوروی بهترین نامزد می‌ساخت.

حتی در دوره آرامش ایران می‌توانست نقش پایگاهی را برای سازماندهی عملیات جمع‌آوری اطلاعات و جاسوسی از شوروی داشته باشد (همان، ۱۶۷).

با تصویب قانون جلب و حمایت سرمایه خارجی و قانون بانکداری در سال ۱۳۳۴ زمینه مناسبی برای نفوذ ملی و اقتصادی آمریکا در ایران فراهم شد. این قانون نقطه آغازی برای قراردادهای مالی متعدد میان ایران و آمریکا بود. پیش از آن، قرارداد کنسرسیوم و عضویت ایران در پیمان نظامی بغداد، روابط سیاسی، نفتی و نظامی ایران و آمریکا را توسعه داده بود. اصل چهار ترومن هم در گسترش روابط ایران و آمریکا بویژه در زمینه مالی تأیید به سزایی داشت. اصل چهار به عنوان بزرگترین تشکیلات دولتی در دنیا در بخش‌های مختلف آموزش و پرورش، بهداشت و کشاورزی در روستاها و شهرهای ایران فعالیت داشت. موافقت نامه ایران و آمریکا در اسفند ۱۳۳۷ که مشتمل بر ۶ ماده با تأکید بر اشتراک مساعی در زمینه امنیتی و دفاعی بود ایران را عملاً وارد حوزه سیاست خارجی و استراتژی امنیتی ایالات متحده ساخت (ازغندی، ۱۳۸۱: ۲۷۴-۲۷۳).

در مجموع آمریکای دهه ۱۳۳۰، رویکرد جدیدی به ایران اتخاذ کرد که بر اساس آن قصد داشت این کشور را از ملت ضعیفی که به طور سنتی در پی بی‌طرفی در امور جهانی بود به ستونی ضد کمونیستی تبدیل کند. بر اساس این نوع نگرش آمریکا از سیاست دخالت مستقیم در امور داخلی ایران به سیاست تقویت توان تدافعی این کشور در برابر شوروی تغییر دید داد (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۶۷).

پس از انتخاب جان اف کندی به ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۳۳۹ استراتژی «پاسخ انعطاف‌پذیر» جایگزین «نگاه نوی» آیزنهاور شد. براساس این استراتژی از ضرورت بازسازی نیروهای متعارف نظامی در جهان سوم، کاهش کمک‌های نظامی به حکومت‌های دست‌نشانده و در عوض حمایت از اصلاحات اقتصادی و اجتماعی در این کشورها سخن به میان آمد (ازغندی، ۱۳۸۱: ۲۸۰). این تغییر استراتژی تا حد زیادی ریشه در بروز بحران‌هایی داشت در جهان سوم نمودار شده بود: ظهور ناصریسم در مصر، کاسترو در کوبا و درگیری‌های شرق آسیا.

در پی گزارش‌های کارگروه ویژه وزارت خارجه آمریکا درباره نگرانی از بی‌ثباتی سیاسی در ایران و احتمال سقوط شاه در صورتی که اصلاحاتی صورت نگیرد، «پاسخ انعطاف‌پذیر» در ایران

به صورت حمایت دولت کندی از علی امینی و برنامه اصلاحات او، فشار بر شاه برای گسترش پایگاه حمایت اجتماعی خود و بازتر شدن فضای سیاسی برای مخالفان نمایان شد. اصلاحات گسترده با دولت امینی در ایران آغاز شده اما اطمینان خاطر آمریکا در سال ۱۳۴۱ از دوام سلطنت محمدرضا شاه باعث شد شورای امنیت ملی آمریکا رهنمود تازه‌ای منتشر کند که تداوم حمایت از اصلاحات اجتماعی اقتصادی شاه را ضروری اما فشار درباره اصلاحات سیاسی الزامی نمی‌دانست (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۷۳-۱۷۰).

پس از ترور کندی، جانسون استراتژی او را ادامه داد لیکن درگیری شدید نیروهای نظامی در جنگ ویتنام و دیپلماسی آمریکا در منازعه اعراب و اسرائیل از توجه این کشور به ایران کاست، این مساله به تنزل سریع کمک‌های نظامی و اقتصادی آمریکا در ایران منجر شد؛ مساله‌ای که ایران را برای خریدهای نظامی متوجه شوروی ساخت و همین امر بار دیگر توجه دولتمردان آمریکایی را به سوی ایران جلب کرد (ازغندی، ۱۳۸۱: ۲۸۹-۲۸۸).

دلجویی آمریکا از شاه با دعوت او برای دیدار از آمریکا در سال ۱۳۴۶ صورت گرفت؛ جانسون شاه را رهبری اصلاح‌گر خواند و شاه هم از سیاست‌های آمریکا در ادامه جنگ در ویتنام حمایت کرد؛ چیزی حتی مورد انتقاد شدید محافل سیاسی داخلی آمریکا بود (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۷۳: ۲۴۴)

ماه عسل ایران و آمریکا اما، زمانی آغاز شد که نیکسون سکان هدایت دیپلماسی ایالات متحده را در دست گرفت. دکترینی که نیکسون در جزیره گوام با مشاوره کسینجر برای مقابله با تهدید شوروی مطرح کرد تا حد زیادی تحت تاثیر جنگ ویتنام بود. بر اساس این دکترین، آمریکا با تجهیز گسترده حکومت‌های دست‌نشانده خود در جهان سوم و تشویق آن‌ها به برخورد با نیروهای کشورهای وابسته به شوروی درصدد بود از ورود مستقیم به جنگ با شوروی اجتناب ورزد (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، ۱۷۵). بدین ترتیب بخشی از هزینه‌های آمریکا برای کنترل مناطق تحت نفوذ نیز بر عهده دولت‌های دست‌نشانده منطقه‌ای گذاشته می‌شد. بازتاب دکترین نیکسون در خلیج فارس به صورت سیاست دو ستون؛ تجهیز و حمایت از ایران و عربستان به عنوان دو قدرت منطقه‌ای مکمل برای حراست از منافع جهان سرمایه داری در این منطقه نمایان شد. وظیفه این دو

کشور مبارزه با توسعه و نفوذ شوروی و گروه‌های وابسته به این ایدئولوژی در خلیج فارس، حراست از استمرار فروش نفت و تجهیز نظامی برای تامین امنیت منطقه بود (چمنکار، ۱۳۸۴: ۲۷۵).

آنچه که ایران را بیش از سایر کشورهای منطقه حائز صلاحیت نمایندگی آمریکا می‌ساخت ظرفیت‌های بالقوه‌ای بود که از آن‌ها برخوردار بود؛ پتانسیل‌هایی چون برخورداری از ذخایر نفتی و وضعیت اقتصادی مناسب، همسایگی با شوروی، جایگاه استراتژیک منطقه‌ای و نیروی انسانی و نظامی لازم. اهمیت ایران برای آمریکا زمانی بیشتر می‌نمود که نیروهای انگلیسی از شرق کانال سوئز منطقه خلیج فارس خارج شده بودند (ازغندی، ۱۳۸۱: ۳۳۷).

در کل، سه تحول عمده یعنی طرح دکترین نیکسون، جایگزینی دوران تنش‌زدایی شوروی و آمریکا با جنگ سرد و افزایش بهای نفت دست به دست هم داد تا ایران را در جایگاهی جدید به عنوان ژاندارم منطقه مطرح سازد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۳: ۴۰۰).

ایران با دستی‌گشاده در خرید پیچیده‌ترین تسلیحات نظامی فراتر از نقش منطقه‌ای، در آفریقا و منازعه اعراب و اسرائیل ورود پیدا کرد. مداخله شاه در تثبیت موقعیت سلطان عمان با سرکوب شورش ظفار، حمایت از کویت در برابر دست‌اندازی‌های عراق، ارسال اسلحه به سومالی برای مقابله با نیروهای مسلح کوبا در منطقه اوگادن در پرتو همین نقش مقدور شد (لدین، ۱۳۶۳: ۲۹). با پدید آمدن این رابطه برابانه‌تر میان ایران و آمریکا، توانایی سیاست‌گزاران آمریکایی برای اعمال نفوذ بر شاه نقصان یافت و از دامنه فعالیت‌های اطلاعاتی این کشور در داخل ایران به شدت کاسته شد؛ تحولی که آمادگی ایالات متحده برای رویارویی با وضعیت انقلابی در ایران را تا حد زیادی کاهش داد (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۷۶-۱۷۵).

به طور کلی، رابطه دست‌نشانده‌گی ایران و آمریکا پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ مبنی بر چهار دسته کمک و اقدام آمریکا در ایران بود: کمک‌های اقتصادی، کمک‌های امنیتی، همکاری‌های منطقه‌ای و اقدامات اطلاعاتی و فرهنگی.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ اداره عملیات خارجی در آمریکا اعلام کرد که این کشور سالانه مبلغ ۲۳/۴ میلیون دلار بابت کمک‌های فنی در قالب اصل چهار در اختیار ایران قرار می‌دهد. پس

از این اعلام مبلغ ۴۵ میلیون دلار نیز کمک اقتصادی فوری و بلاعوض در اختیار ایران قرار داده شد (ازغندی، ۱۳۸۱: ۲۶۹).

در مجموع طی دهه ۱۳۳۰ تا اواسط دهه ۱۳۴۰، ۷۰۹/۷ میلیون دلار کمک اقتصادی در سه مقوله کمک‌های سرمایه‌ای، کمک در قالب برنامه «غذا برای صلح» و کمک فنی در اختیار ایران گذاشت؛ سهم هر یک از این زمینه‌ها به ترتیب ۶۷/۴، ۱۵/۹ و ۱۶/۷ درصد بود. نحوه مصرف کمک‌های اقتصادی آمریکا در ایران طی این دهه پرده از ماهیت دست‌نشاندهی ایران بر می‌دارد. در سال‌های اولیه کمک‌های مزبور معادل ۶۰ درصد هزینه‌های دولت ایران را تامین می‌کرد. این رقم در سال‌های مابین ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۸ به ۲۲ درصد و در سال‌های بین ۲۹ تا ۴۲ به ۱۴ درصد کاهش یافت. کمک‌های سرمایه‌ای آمریکا که معمولاً صرف ترمیم بودجه حکومت و تامین مالی طرح‌های عمرانی می‌شد رقمی معادل ۱۵۰ میلیون دلار بود. طرح‌های عمرانی برنامه‌های متعددی از جمله توسعه اقتصادی (صنعتی و کشاورزی)، برنامه‌های رفاه اجتماعی (بهداشت عمومی و آموزشی) و اصلاحات اداری شامل می‌شد. کمک‌های آمریکا در قالب طرح «غذا برای صلح» نیز در سال‌های ۳۵ تا ۴۰ رقمی معادل ۳/۱ میلیون دلار و در سال‌های ۴۰ تا ۴۵ رقمی معادل ۱۵/۳ میلیون دلار بود (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۸۴-۱۸۲).

کمک‌های امنیتی آمریکا به ایران عمدتاً به منظور افزایش توان نیروهای مسلح برای حفظ امنیت داخلی از طریق فرونشاندن ناآرامی‌های شهری و اغتشاشات روستایی بود. در همین راستا در سال ۱۳۳۵ سازمان سیا آموزش ماموران اطلاعاتی ایران را آغاز کرد هدف سازماندهی واحد اطلاعاتی بود که بعدها با کمک سیا و موساد تبدیل به ساواک، سازمان اطلاعات و امنیت کشور شد (ازغندی، ۱۳۸۱: ۷۰).

در کنار کمک به شکل‌گیری ساواک کمک‌هایی نیز به انسجام نیروهای انتظامی داخلی شامل ژاندارمری و شهربانی شد. در این میان اما، بیش از هر چیز کمک‌های آمریکا به تحکیم و تثبیت ارتش در ایران جلب توجه می‌کرد. سال‌های دهه ۱۳۴۰ تلاش گسترده و مستمری از سوی ایران برای دستیابی به جنگ افزارهای پیشرفته آمریکا صورت گرفت. در فاصله سال‌های ۳۲ تا ۴۰ میزان جنگ افزارهایی که آمریکا در اختیار ایران قرار داده بود به بیش از ۲۳۰ میلیون دلار بالغ می‌گردید.

پس از وقفه‌ای که در دوره‌کندی در واگذاری تسلیحات به ایران صورت گرفت. در دوره جانسون طرح در آمریکا تصویب شد که جواز فروش ۲۰۰ میلیون دلار سلاح را به ایران صادر می‌کرد. لیکن این مقدار کمتر از آنی بود که تکافوی اشتباهی شاه برای تجهیز ارتش ایران کند. در نتیجه تمایل شاه به سمت شوروی دولتمردان آمریکایی را به تکاپو انداخت و مسیر انتقال تسلیحات به ایران را هموار ساخت. اما تنها زمانی تمام موانع این مسیر کاملاً رفع شد که نیکسون در آمریکا به قدرت رسید و همزمان طرح خروج نیروهای انگلیسی از شرق کانال سوئز و خلیج فارس مطرح شد. این مساله باعث طرح پیشنهاد «نفت در برابر سلاح» از سوی شاه شد و در حالی که میزان واگذاری تسلیحات به ایران در سال‌های ۴۳ تا ۴۹، ۱/۶ میلیارد دلار بود این رقم در سال‌های ۵۱ تا ۵۶ به رقمی معادل ۱۴/۴ میلیارد دلار رسید (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۳: ۳۴۵-۳۴۴).

همکاری‌های امنیتی ایران و آمریکا در سطح منطقه عمدتاً شامل وارد کردن ایران به پیمان‌های امنیت منطقه‌ای بود. در سال ۱۳۳۴ ایران وارد پیمان بغداد که بعدها با خروج عراق از آن عنوان سنتو به خود گرفت، شد. این پیمان با حمایت آمریکا و با عضویت عراق، ترکیه، پاکستان و انگلیس برای مقابله با نفوذ عقیدتی، سیاسی و تهدیدات نظامی شوروی در کشورهای منطقه منعقد شد. پیوستن ایران به این پیمان به معنای کنار گذاشتن استراتژی سنتی «قدرت سوم» و عدم تعهد در دوره مصدق و اتخاذ سیاست هم‌پیمانی با غرب، چیزی که رژیم سیاست ناسیونالیسم مثبت می‌خواند، بود (ازغندی، ۱۳۸۱: ۲۷۰). طی دهه ۱۳۴۰ با فروکش کردن جنگ سرد و آغاز دوره تنش زدایی از حساسیت‌های همکاری منطقه‌ای ایران و آمریکا نیز کاسته شد و سنتو عملاً به ابزاری برای همکاری‌های اقتصادی محدود اعضاء تبدیل شد.

گرچه اقدامات اطلاعاتی و فرهنگی آمریکا در ایران نسبت به وجوه دیگر همکاری این دو کشور از دامنه و وسعت کمتری برخوردار بود لیکن این به معنای نفی چنین رابطه‌ای نبود. آمریکا از طریق «بنیاد اطلاعات ایالات متحده» وزارت خارجه و نیز سازمان سیا برنامه‌های اطلاعاتی و فرهنگی متعددی را در ایران به اجرا گذاشت. هدف از این برنامه‌ها حمایت از رژیم پهلوی و ارائه تصویری مثبت از ایالات متحده و منفی از شوروی در نزد ایرانیان بود. در قالب برنامه فولبرات بنیاد اطلاعات ایالات متحده، ۱۳۶۸ ایرانی امکان تحصیل و تدریس در آمریکا را یافتند. همچنین

برنامه رادیو صدای آمریکا به زبان فارسی دوباره راه‌اندازی شد و تا سال ۱۳۴۰ به زبان فارسی برنامه پخش کرد. ترجمه بیش از ۹۰ جلد کتاب نیز از جمله همین برنامه‌ها بود.

سازمان سیا نیز از طریق سازمان «دوستان آمریکایی خاورمیانه» در ایران عمل می‌کرد. مهمترین برنامه این سازمان کمک به دانشجویان کشورهای جهان سوم برای کسب پذیرش در دانشسرا و دانشگاه‌های آمریکا و کمک به تحصیل آن‌ها بود. در سال ۱۳۳۲ از ۳۷۵ نفر ایرانی که تقاضای پذیرش برای تحصیل در آمریکا داده بودند ۳۱۵ نفر پذیرفته شدند. این رقم در سال ۱۳۳۸ به ۱۲۶۲ نفر درخواست و ۶۹۴ نفر پذیرش افزایش یافت. از دیگر اقدامات فرهنگی که آسیا در ایران صورت داد کمک به تاسیس اتحادیه‌های دانشجویان ایرانی در آمریکا و گفتگوی بین ادیان بود (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۲۰-۲۱۹)

۲- دولت کارتر؛ فرصتی برای تحکیم حرکت انقلابی در ایران

کارتر پیش از آنکه رئیس جمهور آمریکا شود سناتوری نه چندان شناخته شده بود که به جبر شرایط تاریخی بویژه دلزدگی مردم آمریکا از سیاستمداران مطرح دو حزب اصلی ایالات متحده به قدرت رسید. اساسا چیزی که بتوان در عملکرد سیاسی کارتر بر آن عنوان استراتژی نهاد دیده نمی‌شد. در عوض سیاست خارجی او ملغمه تعارض‌نمایی بود از تعهد صریح و بی‌پرده آمریکا به واکنش نظامی در قبال دست‌اندازی شوروی به حوزه‌های نفوذاش، تاکید بر رعایت حقوق بشر و مقولاتی چون فضای باز سیاسی و آزادی‌های مدنی در کشورهای کمونیستی بویژه در اروپای شرقی و ایجاد فضای باز سیاسی و ترویج فعالیت‌های اصلاح طلبانه در کشورهای متحد آمریکا همچون ایران (واعظی، ۱۳۷۹: ۷۵).

این ایده که سیاست خارجی آمریکا باید انعکاس ارزش‌های متعالی جامعه آمریکا باشد به محور اصلی دیپلماسی این کشور تبدیل شده بود. دکترین مزبور که ریشه در جنبش‌های حقوق مدنی و مخالفت با جنگ ویتنام طی دهه ۱۹۶۰ داشت، کنگره آمریکا را طی دهه ۱۹۷۰ (۱۳۵۰) فراگرفته بود. تصویب قانون کمک‌های خارجی در سال ۱۹۷۳ ظهور و بروز این نگرش بود. این قانون اعطای کمک‌های آمریکا به آن دسته از کشورها را که به دلایل سیاسی اقدام به حبس،

شکنجه و قتل شهروندان خود می کردند ممنوع می ساخت. بازتاب چنین نگرشی در سیاست خارجی کارتر به صورت تاکید وسواس گونه بر رعایت حقوق بشر در کشورهای متحد آمریکا نمودار شد؛ سیاستی که در بُعد داخلی تسکینی بر دردهای زخم جنگ ویتنام بود و بعد بین المللی تلاشی برای جذب توده های ستم دیده در رقابت با رژیم های تمامیت خواه کمونیستی. همین سیاست اما زمانی که به ایران می رسید در تضاد با منافع اقتصادی و استراتژیک آمریکا قرار می گرفت و چهره ای دوگانه و ریاکارانه و شاید مردد و سرگشته به خود می گرفت (میلانی، ۱۳۸۱: ۲۰۳-۲۰۲).

عملکرد دولت کارتر در قبال اعتراض های داخلی در ایران دو پیام متعارض را همزمان به انقلابیون و حکومت ارسال می کرد؛ از یک سو برخی از موضع گیری های دولت آمریکا، رهبران انقلابی را در ایران متقاعد می ساخت که حمایت این دولت از رژیم پهلوی نقصان یافته و بر شدت و وسعت عمل آن ها می افزود. بازرگان از رهبران ملی انقلاب ایران پس از پیروزی انقلاب اظهار داشت انتخاب کارتر به ایران امکان داد تا تنفسی دوباره بکشد (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۲۱۶)؛ تصویری که به نظر می رسد تنها به رهبران و نیروهای ملی یا چپ محدود نمی شد؛ چه امام خمینی (ره) در سخنانی فرمود

اکنون وظیفه عموم مسلمانان، به خصوص علمای اسلام و روشنفکران و دانشگاهی های علوم قدیمه و جدیده است که برای دفاع از اسلام عزیز و حفظ احکام حیات بخش آن که ضامن استقلال و آزادی است و از میهن بزرگ خود که مهد بزرگان و آزادی خواهان بوده و اکنون در شرف سقوط است، از فرصت استفاده کننده و گفتنی ها را بگویند و بنویسند و به گوش مقامات بین المللی و سایر جوامع بشری برسانند (صحیفه امام، ۱۳۷۸: ۲۶۲).

این تصور زمانی قوت گرفت که در دیدار شاه از آمریکا در نوامبر ۱۹۷۷ یعنی اواخر سال اول ریاست جمهوری کارتر، گاز اشک آور پلیس ایالات متحده برای متفرق کردن مخالفان و موافقان شاه که در مقابل کاخ سفید تجمع کرده بودند، بوسیله باد به سمت کارتر و شاه هدایت شد و

باعث ریزش اشک او شد. بسیاری از انقلابیون و حتی برخی از حامیان شاه این رویداد را سناریویی از سوی دولت کارتر برای تحقیر محمدرضاشاه قلمداد کردند (شوکران، ۱۳۷۰: ۱۵۳-۱۵۲).

از دیگر سوی، پیام‌هایی که از سوی دولت کارتر در حمایت از رژیم پهلوی ارسال می‌شد از سوی شاه به گونه دیگری دریافت می‌گردید. این مساله در پاره‌ای از اوقات به شرایط و ویژگی‌های خاص محمدرضا بر می‌گشت و در پاره‌ای دیگر از اوقات به دوگانگی و تعارض سیاست خارجی دولت آمریکا در قبال اعتراض‌های ایران و موضعگیری‌های دو پهلوی دولتمردان آن.

به طور کلی، شاه هیچگاه به دموکرات‌ها اعتماد کامل نداشت و جمهوری خواهان را برای آن‌ها ترجیح می‌داد. تجربه حمایت‌کنندگی از دولت امینی به عنوان رقیبی برای شاه، از خاطر او پاک نمی‌شد. در موارد متعددی شاه در محافل خصوصی از دوران ریاست جمهوری دموکرات‌هایی مثل روزولت، جانسون و بویژه کندی انتقاد کرده بود. او دموکرات‌ها را بازیچه دست شوروی می‌دانست و معتقد بود که کمونیست‌ها همیشه از دوره ریاست جمهوری دموکرات‌ها برای گسترش امپراتوری خود بهره برده‌اند.

کارتر هم از این قاعده مستثنی نبوده است. کارتر در مبارزات انتخاباتی خود بی آنکه زیاد از ایران سخن گوید روابط آمریکا-ایران را با طرح مباحث عمومی حقوق بشری و ابراز تردید درباره عقلانیت فروش تسلیحات گسترده، پیچیده و گران به کشورهای جهان سوم مورد تردید قرار داد (Strong, 2000: 48). روند اوضاع پس از پیروزی کارتر نیز بر همین منوال ادامه یافت. دو دیداری که شاه و کارتر داشتند نه به هیچ یک در درک تحولات پیش روی کمک کرد نه به شکل‌گیری روابط شخصی نزدیکی که در کشاکش بحران مفید واقع شود کمک کرد. به رغم تمجید پرطمطراق کارتر از شاه در واشنگتن و تهران به عنوان یکی از دوستان نزدیک او، دو رئیس جمهور به ندرت پس از این دیدار رسمی بایکدیگر معاشرت داشتند (Strong, 2000: 66).

البته این نگرش دو سویه بود، جمهوری خواهان نیز مشکلی با روش حکومت داری مستبدانه شاه نداشتند. نیکسون در دیداری با شاه به او گفته بود: به خاطر رفتاری که با دانشجویان دارید

واقعاً غبطه می‌خورم... به روش‌های خود ادامه دهید و اصلاً به انتقادات لیبرال‌های ما توجه نکنید (هویدا، ۱۳۷۰: ۷۴).

برداشت شاه از مواضع و رفتار دولت کارتر نیز در بدبینانه‌ترین حالت خود قرار داشت؛ ویژگی‌های شخصیتی شاه که آلوده به توهم توطئه بود و بیماری او را نمی‌توان در این زمینه نادیده گرفت؛ رفتار ایالات متحده در قبال همپیمان ویتنامی‌خود بر نگرانی شاه می‌افزود. شرکت آشکار آمریکا در برکناری و قتل نگودین دیم، نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور ویتنام جنوبی و سپس قطع کامل کمک‌های آمریکا به ویتنام برای شاه تعبیری غیر از این نداشت که آمریکایی‌ها قادرند حتی متحدین طراز اول خود را در شرایط مقتضی تنها گذارند (لدین، ۱۳۶۳: ۲۷).

شواهد دیگری نیز وجود داشت که به بدبینی شاه کمک کند. شاه سیاست خارجی آمریکا در حمایت از دولت سومالی در مقابل اتیوپی‌های مورد حمایت کوبا را متزلزل و مردود می‌دید. در موردی دیگر سولیوان سفیر آمریکا از ایران خواسته بود بارگیری نفت به اسرائیل را متوقف کند تا دولت بگین رفتار سنجیده‌تری در مقابل اعراب و فلسطینی‌ها نشان دهد. این در حالی بود که ایالات متحده در موافقتنامه عقب‌نشینی از اسرائیل از صحرای سینا جریان فروش نفت به این کشور را تضمین کرده بود؛ محمدرضا شاه بیم داشت چرخش مشابهی را در رفتار آمریکا در قبال رژیم خود شاهد باشد. همچنین او که بدون هیچ مانع در دوره نیکسون به تسلیحات آمریکایی دسترسی داشت به تازگی شاهد مذاکرات و مناسبات طولانی‌کنگره در این باره بود. تغییر رویکرد آمریکا در موافقتنامه‌های امنیتی اش با تایوان، دیدگاه متفاوت شاه و کارتر درباره توافق نامه جامع صلح خاورمیانه و اختلافات کوچکتر دیگری چون مخالفت شاه با ارسال سلاح به چاد زمانی که دولت آمریکا با مانع‌کنگره برای ارسال سلاح مواجه شد و از ایران این تقاضا را نمود، جملگی به بدبینی شاه نسبت به سیاست خارجی دولت کارتر دامن می‌زد (لدین، ۱۳۶۳: ۴۱).

از این رو محمدرضا شاه حتی در دیدار با سولیوان در اوایل پائیز ۵۷ صراحتاً گفت که خوب می‌داند انگلیسی‌ها هیچگاه او را دوست نداشته اما سازمان سیا چرا علیه او دست به اقدام زده است. آیا او خطایی مرتکب شده یا اینکه توافق محرمانه‌ای بین واشنگتن و مسکو برای تقسیم ایران به عنوان منطقه نفوذ دو ابرقدرت صورت گرفته است (شوکراس، ۱۳۷۰: ۲۶).

گاه نیز چنان به ذهن شاه متبادر می‌شد که استراتژی ایالات متحده در قبال نیروهای اسلام‌گرا در ایران دچار تغییر شده و کارتر بواسطه توافقی با امام خمینی (ره) قصد دارد در ائتلاف با اسلام انقلابی، کمونیسم را در ایران مهار کند. اتفاقاً شواهدی نیز در تایید این فرضیات مشاهده می‌کرد! از جمله اینکه اندویاک امام را قدیس می‌خواند و شاه او را سخنگوی کارتر قلمداد می‌کرد؛ برژینسکی از تهدید جمعیت زیاد مسلمانان شوروی برای نظام کمونیسم سخن می‌گفت و کارتر نگرش مثبتی به سازمان آزادی بخش فلسطین داشت (لدین، ۱۳۶۳: ۶۶). بویژه اینکه دولت کارتر اصرار زیادی بر آزادی مخالف‌های روشنفکران و دانشجویان ایرانی با حکومت داشت و این مساله را به انحاء مختلف ابراز می‌کرد؛ از جمله چاپ عکسی درواشنگتن پست که در آن گروهی از تظاهر کنندگان ایرانی مقابل کنگره آمریکاعکس امام خمینی (ره) را در دست داشتند (همان: ۲۸).

بدبینی شاه از حوزه تأثیرگذاری ایالات متحده عبور می‌کرد و اتحاد شوروی هم در برمی‌گرفت. او به رغم اعتقادی که به ناتوانی کا. گ. ب. در دامن زدن به ناآرامی‌ها در ایران داشت، در دیدار با سولیوان و پارسونز سفیر انگلیس در پائیز ۵۷ به مقاله‌ای که ایرج اسکندری رهبر تبعیدی حزب توده در شوروی درباره ضرورت تشکیل جبهه واحدی از روحانیون و حزب توده برای مقابله با رژیم، اشاره کرده بود و این مقاله را اماره ای بر قصد شوروی برای ارسال سلاح به ایران جهت حمایت از امام خمینی (ره) و دامن زدن به جنگ داخلی در این کشور بر شمرده بود (سیک، ۱۳۸۴: ۱۵۲).

بیماری سرطان شاه و تأثیر منفی آن بر نگرش او نیز سهم به سزایی در برداشت‌های بدبینانه او داشت. این مساله به حدی حاد بود که شاه گفتگوی تلفنی اش با کارتر در کمپ دیوید را پس از کشتار میدان ژاله بعدها به خاطر نمی‌آورد (همان: ۹۵).

با این حال نمی‌توان تمام این مسائل به کژفهمی و بدبینی شاه از سیاست خارجی آمریکا نسبت داد. دولت آمریکا هم در این بدفهمی سهم عمده‌ای داشت. مواضع مقامات آمریکا معمولاً سینوسی و صفر و صدی بود. این تضاد و دوگانگی صرفاً ریشه در وجود دیدگاه‌های مختلف در دولت کارتر نداشت؛ موضع گیری‌های رئیس جمهور آمریکا هم بسیار متناقض بود به گونه‌ای که گاه چنان جانبداری کارتر از شاه وجه افراطی به خود می‌گرفت که به چاپلوسی می‌گرایید و

شگفتی اطرافیان را بر می‌انگیخت. شش هفته پس از دیدار شاه از آمریکا - در سال نوی میلادی زمانی که کارتر بین سفر دوره ای خود به سه قاره بر سر راه لهستان و هند وارد تهران شد تصور نمی‌رفت چنان سخنانی را در تمجید از شاه به زبان براند.

ایران مرهون شایستگی شاه در رهبری امور کشور است زیرا او توانسته است ایران را به صورت جزیره ثبات در یکی از پر آشوب ترین نقاط جهان در آورد. این تجلیلی است از شما اعلی حضرت و رهبری شما و احترام و ستایش و عشقی که ملتتان به شما دارد... نظریات ما در مسایل مربوط به امنیت نظامی متقابل با هیچ کشوری به اندازه ایران نزدیک نیست. به هیچ رهبری مانند شاه این همه احساس حق شناسی عمیق و دوستی صمیمانه ندارم (شوکراس، ۱۳۷۰: ۱۵۶-۱۵۵)

این فرازهایی بود که در سخنرانی از پیش تهیه شده کارتر وجود نداشت. این جملات تملق‌آمیز را مقایسه کنید با پاسخی که او در اواخر پائیز ۵۷ در نشست خبری به سوال خبرنگاری در مورد اهمیت ایران برای ایالات متحده و ضریب احتمال تداوم سلطنت در این کشور داد.

من نمی‌دانم؛ امیدوارم؛ این چیزی است که به مردم ایران بستگی دارد. ما هیچ گاه بر آن نشدیم در امور داخلی ایران دخالت کنیم، در درجه اول خواهان پایان خشونت‌ها و خون ریزی‌ها و برقراری ثبات در ایران هستیم. ما ترجیح می‌دهیم که شاه نقش کلیدی خود را در حکومت حفظ کند. اما این تصمیمی است که باید توسط خود مردم اتخاذ شود (سیک، ۱۳۸۴: ۱۷۴).

علی امینی واسطه بین شاه و نیروهای ملی اشاره کرد شاه این سخنان را درخواستی از سوی آمریکا برای برگزاری رفراندوم درباره سلطنت تلقی کرده و افسرده و ناامید شده است. اگر چه در همان زمان بیانیه‌ای از سوی وزارت خارجه آمریکا صادر شد و هرگونه تغییر در سیاست‌های ایالات متحده در قبال ایران رد شد؛ و نیز برژینسکی در گفتگو با زاهدی سفیر وقت ایران در آمریکا بر تداوم حمایت‌های آمریکا از شاه تاکید کرد و چند روز بعد کارتر در نشست خبری دیگر خود را حامی سرسخت شاه معرفی کرد؛ اما تلاقی این سخنان با خروج تعداد زیادی از کارکنان آمریکایی به همراه خانواده‌هایشان از ایران برای گذراندن تعطیلات، برای شاهی که در شرایط

روحي مناسبی قرار نداشت حکم آب پاکی را داشت که روی دستان او ریخته باشند (سیک، ۱۳۸۴: ۱۷۴)

اما چه چیزی باعث سستی و نوسان در سیاست دولت کارتر در قبال اعتراض‌های انقلابی در ایران و وضعیت رژیم پهلوی می‌شد؟ به نظر می‌رسد عوامل متعددی به این مساله دامن زده باشد. یکی از بزرگترین موانع فهم اوضاع و احوال ایران در واشنگتن ضعف اطلاعاتی آمریکا درباره ایران بود. کارتر بعدها دستگاه‌های اطلاعاتی را به دلیل غفلت از هشدار به موقع درباره انقلاب ایران ملامت کرد (Strong, 2000: 63). تلاش‌های شاه برای تبدیل ایران به قدرتی منطقه‌ای با منافع ایالات متحده همخوانی داشت و دولتمردان آمریکایی با اعتمادی که نسبت به برنامه‌های توسعه‌ای شاه کرده بودند اوضاع ایران را به خود واگذاشته بودند. از دیگر سوی، دلبستگی آمریکا به رژیم پهلوی باعث شده بود منبعی غیر از مبادی رسمی حکومتی برای جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل اطلاعات درباره ایران در نظر گرفته نشود. ایجاد ساختاری کارآمد و غیروابسته به رژیم پهلوی برای این کار در سال‌های بحرانی دهه ۱۳۵۰ نیاز به زمان و مبالغ هنگفتی داشت؛ که تمهید و فراهم آوردن‌اش در مدت کم دوره بحران مقدور نبود. از سویی بوروکراسی آمریکا با توجه به منافع گسترده‌ای که در همکاری با رژیم پهلوی داشت تمایلی به کندوکاو در مشکلات این رژیم نداشت؛ مساله‌ای که با منافع آن‌ها همچون واردات کالا، مبادلات آموزشی، معاملات تسلیحاتی، استخراج و فروش نفت و معاملات بانکی تداخل داشت (سیک، ۱۳۸۴: ۷۵-۷۴). همچنین محدودیت‌هایی که کنگره آمریکا پس از واقعه واترگیت بر عملکرد دستگاه‌های اطلاعاتی این کشور وضع کرده بود کار را برای فعالیت آن‌ها در ایران و سایر کشورهای خاورمیانه سخت می‌کرد به گونه‌ای که در اواخر دهه ۱۹۷۰ تنها دو تحلیلگر سیا به طور تمام وقت در ایران کار می‌کردند (Hayward, 2004: 125).

مسایل مزبور باعث غفلت و کژ فهمی دستگاه دیپلماسی آمریکا درباره شرایط ایران در دوره انقلاب شد. در گزارش ۶۷ صفحه‌ای که وزارت امور خارجه آمریکا تحت عنوان «ایران در دهه ۱۹۸۰» تهیه کرده بود بحران‌ها و اغتشاش‌های ایران مقطعی و زودگذر قلمداد شده بود. در گزارش بیست صفحه‌ای سازمان سیا تحت عنوان «در ایران بعد از شاه» آمده بود که ایران نه تنها در شرایط

انقلابی نیست که حتی در شرایط پیش از انقلاب هم به سر نمی برد. در گزارش دیگری که بخش اطلاعات وزارت دفاع آمریکا در مهرماه ۱۳۵۷ تهیه کرده بود پیش‌بینی شده بود شاه تا ده سال دیگر بر مسند قدرت باشد (زیباکلام، ۱۳۷۲: ۱۲۴). کارشناسان مسایل ایران در آمریکا نگرانی‌های شاه درباره وخامت اوضاع سیاسی ایران را بیش از اینکه جدی قلمداد کنند ناشی از بهانه جویی‌های شاهی می‌دانستند که بدنبال باج‌گیری نظامی و سیاسی از آمریکاست.

سولیوان سفیر آمریکا در ایران در گزارش‌هایش از سلامت روحی و جسمی شاه و تسلط او بر اوضاع خبر می‌داد در حالی که در همان زمان پارسونز سفیر انگلیس و دستگاه‌های اطلاعاتی سایر کشورها وضعیت نامناسب روحی شاه را تشخیص داده بودند (سیک، ۱۳۸۴: ۹۸). اوری لوبرانی سفیر اسرائیل در ایران نیز اوایل اسفند ۵۷ با ارسال گزارشی به تل آویو آینده تاریکی را برای شاه پیش‌بینی کرده بود و حتی یهودیان ایرانی را برای ترک کشور آماده باش داده بود. او در این گزارش عمر رژیم پهلوی را دو یا سه سال تخمین زده بود؛ سفیر اسرائیل حتی در دیدارهای خصوصی با سولیوان نظرات خود را به او منتقل کرده بود اما این نظرات به واشنگتن مخابره نشده بود (سیک، ۱۳۸۴: ۷۳).

در عین حال، خوش‌بینی بیش از حد به ساواک و غفلت از توان روحانیت به عنوان رهبران اصلی انقلاب ابعاد بحران را برای نیروهای اطلاعاتی آمریکا پوشیده نگه داشته بود. هیچ یک از نهادهای دولتی در آمریکا اسلام‌گرایان را جدی نگرفتند در حالی که کارشناسان امور ایران مشارکت مستقیم این جریان در سیاست را ناخوشایند ارزیابی می‌کردند. ویلیام میلر رئیس هیات منتخب سنا در امور اطلاعاتی تا آنجا پیش رفت که توصیه کرد آمریکا آشکارا از امام‌خیمینی و انقلاب حمایت کند؛ با این استدلال که امام‌خیمینی می‌تواند نیروی مرفقی برای حقوق بشر باشد (Hayward, 2004:127).

گری سیک مدعی است در پاییز ۵۷ طی یادداشتی به برژینسکی از ناکارآمدی تجهیزات اطلاعاتی آمریکا و ضرورت تعویض آن‌ها سخن گفته بود. مشکل فقط ناکارآمدی تجهیزات نبود. مدیریت دستگاه‌های اطلاعاتی بویژه مدیریت ترنر بر سیا نیز از کارآمدی مناسبی برخوردار نبود. سیک معتقد است:

سفارت در آگاه کردن واشنگتن از وقایع و حوادث مهم همانند اعتصاب‌ها، راه پیمایی‌ها و مانند آن خوب عمل می‌کرد اما توجه چندانی به تحلیل و تفسیر وقایع و شکافتن آن‌ها ننموده است. گزارش‌های ارسالی سفارت تنها به نقل وقایع و شرح حوادث پرداخته بودند. من متوجه شدم که در گزارش‌های ارسالی سفارت اشاره چندانی به بیانیه‌های رسمی دولت ایران و انتقاد از این بیانیه‌ها نشده است. در آن‌ها سعی شده بود از شایعات و بزرگنمایی‌هایی که در گزارش‌های خبری غیر رسمی دیده می‌شد اجتناب گردد؛ اگرچه بعداً مشخص شد بسیاری از این گزارش‌ها درست تر از گزارش‌های رسمی سفارت بود (سیک، ۱۳۸۴: ۱۴۹-۱۴۸).

زمانی هم که واقعت بحران انقلابی ایران برای دولت کارتر نمایان شد اختلاف نظر میان بخش‌های دولتی بویژه وزارت خارجه و کاخ سفید در نحوه برخورد با این بحران مانع از شکل‌گیری خط مشی منسجم آمریکا در قبال اعتراض‌های انقلابی ایران شد. شورای امنیت ملی در کاخ سفید بویژه برژینسکی از ضرورت حمایت بی قید و شرط از شاه سخن می‌گفت در حالی که وزارت خارجه در راس آن ونس با تکیه بر برداشت اخلاقی از سیاست خارجی بر اجتناب از هر گونه سرکوب مخالفان در ایران تاکید می‌کرد (Hayward, 2004: 123). سایر مقامات از جمله هارولد براون وزیر دفاع نیز موضع محکمی نداشتند. ترنر رئیس ساواک که به دلیل درک دیر هنگام ماهیت بحران در ایران مورد توبیخ کارتر قرار گرفته بود همواره موضع محتاطانه‌ای اتخاذ می‌کرد و از ابراز ناامیدی احتراز می‌جست (لدین، ۱۳۶۳: ۴۸-۴۶).

ونس و برژینسکی در زمینه‌های متعدد با یکدیگر اختلاف داشتند. ونس نسبت به امکان تحقق صلح خاورمیانه‌ای در سایه حمایت آمریکا تردید داشت و به کارتر توصیه می‌کرد خط مشی خود را در کانال دیپلماسی هدایت کند. ونس همچنین توصیه‌های مشابهی برای عادی‌سازی روابط واشنگتن - پکن بواسطه زمینه‌سازی محتاطانه برای دیپلماسی اتخاذ کرده بود. ونس از مذاکره درباره سالت دو براساس توافق فورد و برژنف در ولادیوستک در سال ۱۹۷۴ حمایت می‌کرد (Sterling young and Hargrove, 1988: 121)

از این رو ونس به ندرت در نشست‌های که برای بررسی اوضاع ایران برگزار می‌شد شرکت می‌کرد و در عوض معاونش وارن کریستوفر را می‌فرستاد. در اوایل دوران ریاست جمهوری، کارتر اقبال بیشتری به دیدگاه‌های ونس داشت. تشدید انتقاد محافظه‌کاران از سیاست‌های لیبرالی کارتر و کاهش اقبال عمومی به او زمینه عقب‌نشینی کارتر از مهمترین عناصر دیپلماسی خارجی خود را فراهم آورد. این مساله باعث شد کارتر تمایل بیشتری به بهره‌گیری از مشاوره‌های برژینسکی نشان دهد و اختلاف موجود میان ونس و برژینسکی درباره جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکا را تشدید کند. نگرش رادیکال برژینسکی بویژه در مناسبات آمریکا و شوروی مطابقت بیشتری با فضای حاکم بر سیاست داخلی آمریکا داشت تا نگرش محتاطانه سایروس ونس. در اثر گسترش نفوذ برژینسکی و کاهش نقش ونس کارتر از در پاسخ به فشارهای داخلی از سیاست‌های لیبرالی اولیه فاصله گرفت. (Skidmore, 1996: 26)

با اوج‌گیری اعتراض‌های انقلابی در ایران اختلافات وزارت خارجه و شورای امنیت هم شدت می‌گرفت؛ وزارت خارجه معتقد بود اگر شاه قادر به پیشبرد اصلاحات در کشور باشد بحران قابل مهار است؛ ضمن اینکه انقلابیون را می‌توان دچار شکاف ساخت. برژینسکی راه حل را در سرکوب می‌دید. همانطور که در سال ۱۹۸۲ گفت من از کودتای نظامی پیش از اینکه اوضاع بحرانی شود حمایت کردم (John Dumbrell, 1997: 34).

اختلاف‌ها تا آنجا پیش رفت که برژینسکی تصمیم به کنار گذاشتن وزارت خارجه از جلسات تصمیم‌گیری درباره ایران گرفت. این مساله نه تنها مشکلی را حل نکرد که باعث خروج اطلاعات حکومتی به روزنامه‌ها شد. نیویورک تایمز پس از آنکه بختیار نخست وزیر شد از ابراز تردید مقامات وزارت خارجه به او به دلیل پیروان اندکش خبر داد و به نقل از آن‌ها او را شخصیت سیاسی نه چندان مهمی عنوان کرد (لدین، ۱۳۶۳: ۷۱). این خود برآشفتگی اوضاع می‌افزود.

این دوگانگی و اختلاف نظر در دولت وقت آمریکا در قبال ناآرامی‌های ایران به صورت دو طرح مختلف جلوه نمود. یکی طرح وزارت خارجه شامل هنری پرشت، مدیر سرویس ایران، ونس و سولیوان که معتقد بودند شاه اعتبار خود را در ایران از دست داده و ماندن اش در مسند قدرت تنها به التهابات بیشتر دامن می‌زند. بنابراین هر چه زودتر لازم است قدرت را به فرد

اصلاح طلبی واگذار کند که از پشتیبانی کامل ارتش برخوردار باشد. سولیوان معتقد بود که قدرت روحانیون در حال ازدیاد است و برای ختنی کردن آن‌ها باید دست به دامان نیروهای ملی شد؛ و شاه قادر به بکارگیری مشت آهنین نیست.

طرحی که از بطن چنین دیدگاهی خارج می‌شد شامل همکاری شاه برای خروج از کشور، همکاری ملیون برای تشکیل دولت، همکاری ارتش برای مقابله با حرکت انقلابی امام خمینی (ره) و مردم و مذاکره با امام برای جلوگیری از بازگشت به کشور بود. نکته ای که به اعتقاد برژینسکی در این طرح مغفول باقی مانده بود تأثیر منفی برکناری شاه بر متحدین آمریکا در سراسر جهان بود. ضمن اینکه به اعتقاد او نفوذ امام در میان ارتشی‌ها دست کم گرفته شده بود (همان: ۷۶-۷۳)

در مقابل، طرح شورای امنیت بویژه برژینسکی و شلزی‌نگر وزیر انرژی قرار داشت که معتقد بودند با حکومت شاه راحت تر می‌توان نظم و ثبات را در ایران حاکم کرد. طرحی که شلزی‌نگر ارائه کرد شامل اعلام حمایت صریح از ایران و تمامی گزینه‌هایی بود که برای کنترل اوضاع لازم است. این کار باید از طریق اطمینان بخشی توسط نماینده مستقیم کارتر (به پیشنهاد شلزی‌نگر-برژینسکی) و خارج ساختن شاه از هرگونه تردید درباره بکارگیری مشت آهنین بود. همچنین طرح مزبور از استقرار نیروی نظامی قدرتمندی توسط آمریکا در منطقه خلیج فارس برای جلوگیری از مداخله نیروی خارجی در صورت شکل‌گیری رویارویی داخلی در ایران حمایت می‌کرد (همان: ۸۰-۷۸)

کارتر هیچ یک از این دو طرح را به طور کامل در دستور کار قرار نداد در عوض مخرج مشترک آن‌ها یعنی ضرورت حفظ قدرت و استحکام ارتش - حال یا برای اجرای سیاست مشت آهنین یا حمایت از دولت اصلاح طلب در ایران - را مد نظر قرار داد. نماینده ای که کارتر بدین منظور به ایران فرستاد، ژنرال هایزر، به هیچ وجه مختصاتی را که شلزی‌نگر انتظار داشت دارا نبود؛ چه اساس ماموریت هایزر را در ایران واداشتن ارتش به حمایت از دولت بختیار و دست زدن به کودتا بود. هایزر که معاون فرمانده نیروی نظامی آمریکا در اروپا بود شخصیت مناسبی برای این ماموریت به حساب نمی‌آمد زیرا اساس توانمندی سیاسی لازم را برای این کار نداشت؛ او علاقه ای به پذیرش این ماموریت نیز نداشت و بر حسب وظیفه تن بدان داده بود؛ و در نهایت اینکه بیگانگی اش با زبان فارسی او را ناتوان از ارتباط گیری نزدیک و صمیمانه با ژنرال‌های ارتشی

می‌ساخت. گزارش‌های او هم دست کمی از گزارش‌های خوشبینانه سابق درباره تحت کنترل بودن اوضاع سیاسی ایران نداشت (همان: ۹۰-۸۱).

این دوگانگی و تضاد در سیاست خارجی آمریکا در قبال ناآرامی‌های ایران بارها در موضعگیری‌های رسمی مقامات آمریکا هویدا شد. بعد از استعفای شریف امامی شاه به توصیه ژنرال‌های ارتشی حکومت نظامی اعلام کرد. برژینسکی در گفتگو با شاه حمایت بی‌قید و شرط آمریکا از این اقدام محمدرضاشاه را اعلام کرد. این در حالی بود که در همان روزها پیش‌نویس تلگرافی در وزارت خارجه آمریکا تهیه شده بود که از سولیوان می‌خواست شاه را متقاعد به انتقال قدرت به ائتلاف وسیعی از نیروهای اجتماعی کند (همان: ۵۹).

این مساله باعث سرگشتگی شاه شده بود. او در مصاحبه‌ای در پاناما در این باره گفت یکی از مشکلات من که اخذ تصمیم را برای من دشوار می‌ساخت این بود که مقاصد واقعی دولت آمریکا و شخص رئیس‌جمهور شما را در ایران نمی‌دانستم. وقتی که من سفیر شما را ملاقات می‌کردم مرا به ملایمت و خویشتن داری دعوت می‌کرد و حتی پیشنهاد می‌کرد با بدترین دشمنان خود کنار بیایم ولی در همان روز پیغامی از دکتر برژینسکی مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور دریافت می‌کردم که مرا به شدت عمل و سرکوب مخالفان تشویق می‌نمود. حتی حرف‌های پرزیدنت کارتر هم در پشتیبانی از من یکنواخت نبود (پارسونز، ۱۳۶۳: ۱۳۸).

او همین مساله را در آخرین مصاحبه‌اش با کاترین گراهام مدیر موسسه واشنگتن پست هم مطرح کرد:

در حالی که کاخ سفید پشتیبانی جدی خود را از من تاکید می‌کرد و مشاوران نزدیک رئیس‌جمهوری مرا ترغیب به شدت عمل در برابر مخالفان می‌کردند سفیر آمریکا در پاسخ سوال من که تایید رسمی این مطالب را می‌خواستم می‌گفت: دستوری در این زمینه به من نرسیده است (طلوعی، ۱۳۷۰: ۶۳۸).

در کنار کم اطلاعی و دوگانگی در سیاست خارجی، عامل دیگری که باعث سستی سیاست ایالات متحده در قبال دولت ایران شده بود اهمیت درجه چندمی اعتراض‌های انقلابی ایران در برنامه‌های کارتر بود. بحران ایران در شرایط پیش آمده بود که سه پرونده دیگر روی میز کار دولت آمریکا قرار داشت: مذاکرات کمپ دیوید میان کارتر، بگین و سادات درباره بحران اعراب و اسرائیل، پیمان سالت دو و عادی سازی روابط آمریکا و چین (سیک، ۱۳۸۴: ۱۱۴). این مسایل به قدری کارتر را از امور ایران غافل کرد که نیویورک تایمز در ۸ دی نوشت

باد بحران در فضای دولت نمی‌وزد، پرزیدنت کارتر در کمپ دیوید باقی ماند و تمام هفته را با آمیزه‌ای از تفریح و کار گذراند و هارلود براون وزیر دفاع به کالیفرنیا پرواز کرد که تعطیلاتش را در آن بگذراند. برژینسکی، مشاور امنیت ملی نیز امروز سرکار حاضر نشد. (لدین، ۱۳۶۳: ۷۰).

اما به نظر می‌رسد مشکل شاه بیش از اینکه کاستی‌های مزبور در دولت آمریکا باشد، وابستگی بیش از حدش به این کشور بود؛ مساله‌ای که باعث انتقال این تردیدها به او شد. شاه حتی در اتخاذ تصمیم درباره استقرار حکومت نظامی هم تایید آمریکا را خواستار می‌شد و زمانی که این تایید را به دست می‌آورد با خوشحالی آن را به اطلاع فرح می‌رساند (سولیوان و پارسونز، ۱۳۷۳: ۱۶۶).

آبراهامیان علل این تأثیرپذیری را در مسائلی چون نگرانی شاه از تضعیف مناسباتش با واشنگتن و قطع شدن جریان تسلیحات این کشور به ایران، خراب شدن ذهنیت مثبت غرب از او به عنوان پادشاهی نوساز و مدرن و خوشبینی اش به جادوی اصلاحات و نوسازی گسترده به عنوان مانعی بر سر راه انقلاب جستجو می‌کند (آبراهامیان: ۱۳۷۸: ۲۶۲). با این حال، موارد مزبور توجیهاتی هستند که از توان اقناع‌کنندگی بالایی برخوردار نیستند؛ چه، زمانی که طوفان بنیان کن انقلاب فرا رسد این دلایل به دغدغه‌های دست دوم و فرعی تبدیل می‌شوند؛ که وجودشان در گرو وجود صاحب این دغدغه‌هاست!

محمدرضا شاه بعدها خود دلیل تردیدهایش در برخورد شدیدتر با مردم را در تفاوت سلطان و دیکتاتور و نیز رقت قلبش در برخورد با مردم عنوان کرد. اعتبار زیادی نمی‌توان برای این استدلال

قائل شد چه، در فرازهای بالا به نقل از او پس از وقوع انقلاب گفته شد چیزی که باعث ضعف شاه در برخورد قهرآمیز با اعتراض‌های انقلابی شد دودلی‌های آمریکا بود و نه رأفت و رقت قلب سلطان؛ در واقع، وابستگی روانی شاه به آمریکا او را به رسانایی برای انتقال تردیدهای آمریکا ژنرال‌های ارتش ایران نمود؛ اتفاقی که در برخی دیگر از کشورهای جهان سوم به دلیل استقلال حاکمان از قدرت‌های بزرگ روی نداد.

فرصتی که ساختار دوقطبی جهان و سیاست حاکم بر دولت کارتر برای انقلابیون ایران فراهم آورد به صورت باز شدن فضای سیاسی و امکان کنش اعتراضی با هزینه‌ای کم بود. در همین راستا در اواخر سال ۱۳۵۵ سلطه پلیسی کاهش یافت. رژیم در بهمن ۵۵، ۳۵۷ زندانی سیاسی را عفو کرد.

سیاست خارجی دولت کارتر بویژه در قبال رژیم پهلوی مورد انتقادات فراوانی در ایالات متحده بوده است. صریح‌ترین این انتقادات از سوی کسینجر عنوان شده است. آنچه که به اعتقاد او حرکت اعتراضی محدود و بی‌هدف ایران را به انقلابی غیر قابل کنترل تبدیل کرد اهمال و ضعف حکومت کارتر و سیاست‌های ناپخته و واشنگتن بود؛ چیزی که کمتر در دوره نیکسون و فورد به چشم می‌خورد. آنچه که بیش از هر چیز دیگر مورد انتقاد کسینجر بود فشار بر شاه برای دادن امتیازهای سیاسی به مخالفان و فراهم کردن مقدمات حصر خروج شاه از ایران بود (رک طلوعی: ۱۳۷۰: ۵۷۰)

نتیجه گیری

تحلیل روند پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بدون توجه به فرصتهایی که ساختار بین الملل برای این تحول بزرگ تاریخی فراهم آورد تصویر کاملی پیش روی قرار نمی دهد. این فرصت سازی از دو مجرا صورت گرفت؛ اول فرصتهایی که نظام دوقطبی برای فعالیت انقلابیون در ایران فراهم آورد و دوم محدودیت‌هایی که مناسبات ویژه رژیم پهلوی دوم و ایالات متحده بر رفتار سیاسی شاه تحمیل کرد.

تنش زدایی میان آمریکا و شوروی در دوره جنگ سرد زمینه ساز تعادلی در عرصه بین المللی شد که در تسهیل روند انقلاب اسلامی بی تاثیر نبود؛ تعادلی که بزرگترین عامل بازدارنده دخالت مستقیم شوروی و آمریکا در روند انقلاب اسلامی به شمار می رود. در عین حال، تعادل پدید آمده در نظام دوقطبی باعث شد آمریکا بزرگترین حامی شاه در اثر تمرکز بیش از حد بر نیروهای کمونیست، از اهمیت سایر جریانها و نیروهای داخلی در ایران غافل شود. همین که آمریکا فهمید حکومت ایران به طور جدی از سوی کمونیست‌ها تهدید نمی شود از دغدغه وقوع انقلاب در ایران فارغ شد. اعتراض اپوزیسیون مذهبی در ایران، حرکتی داخلی و صرفاً در جهت برخی مطالبات فرهنگی تعبیر و تفسیر شد. تمرکز بر وضع حقوق بشر در کشورهای غیر کمونیست مثل ایران دیگر ارمغان نظام دو قطبی برای انقلابیون در ایران بود. در همین راستا، سازمان عضو بین الملل اوایل سال ۱۳۵۴ به یکباره متوجه شد که ایران یکی از شدیدترین ناقضان حقوق بشر در جهان است.

از سوی دیگر، عملکرد دولت کارتر در قبال اعتراض‌های داخلی در ایران با ارسال دو پیام متعارض به انقلابیون و حکومت روند پیروزی انقلاب اسلامی را تسهیل کرد؛ موضع‌گیری‌های متزلزل و مردد دولت آمریکا در قبال انقلاب اسلامی، بر شدت و وسعت عمل رهبران انقلابی در ایران می‌افزود.

محمدرضا شاه هم تفسیر بدبینانه‌ای از این مواضع داشت. این مساله در پاره‌ای از اوقات به شرایط و ویژگی‌های خاص محمدرضا بر می‌گشت و در پاره‌ای دیگر از اوقات به دوگانگی و

تعارض سیاست خارجی دولت آمریکا در قبال اعتراض‌های ایران و موضعگیری‌های دو پهلوی دولتمردان آن.

عوامل متعددی در سستی و نوسان سیاست دولت کارتر در قبال اعتراض‌های انقلابی ایران تأثیر گذاشت. یکی از بزرگترین موانع فهم اوضاع و احوال ایران در واشنگتن ضعف اطلاعاتی آمریکا درباره ایران بود. اختلاف‌نظر میان بخش‌های دولتی بویژه وزارت خارجه و کاخ سفید نیز در این زمینه نقش مهمی داشت. در کنار کم‌اطلاعی و دوگانگی در سیاست خارجی، عامل دیگری که باعث سستی سیاست ایالات متحده در قبال دولت ایران شده بود اهمیت درجه‌چندمی اعتراض‌های انقلابی ایران در برنامه‌های کارتر بود. همزمان با اعتراض‌های انقلاب در ایران سه رویداد اعم از مذاکرات کمپ دیوید میان کارتر، بگین و سادات درباره بحران اعراب و اسرائیل، پیمان سالت دو و عادی‌سازی روابط آمریکا و چین سیاست خارجی کارتر را به خود مشغول داشته بود. فرصتی که ساختار دوقطبی جهان و سیاست حاکم بر دولت کارتر برای انقلابیون ایران فراهم آورد به صورت باز شدن فضای سیاسی و امکان کنش اعتراضی با هزینه‌ای کم بود.

منابع و مأخذ

- ۱- آبراهامیان پیرواند (۱۳۷۸) ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران. تهران: نشر مرکز، چاپ دوم.
- ۲- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۱) روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰، تهران: قومس.
- ۳- اسنایدر، ریچارد (۱۳۸۰) «راه‌های‌گذار از نظام‌های سلطانی، ترکیب دیدگاه‌های اراده‌گرا و ساختارگرا» در هوشنگ شهابی و خوان لینز، رژیم‌های سلطانی، تهران: شیراز.
- ۴- پارسونز، آنتونی (۱۳۶۳) غرور و سقوط، ترجمه منوچهر راستین. تهران: هفته.
- ۵- تائب، سعید (۱۳۷۹) «شرایط بین‌المللی و انقلاب» در عباس زارع، آخرین انقلاب قرن، مجموعه ۲۵ گفتگو درباره انقلاب اسلامی. جلد اول، قم: معارف.
- ۶- چمنکار، محمدجعفر (۱۳۸۲) استراتژی‌های نوین سیاست خارجی جهان غرب و نقش آفرینی امنیتی دولت پهلوی در سقوط، مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- ۷- خمینی روح الله (۱۳۷۸) صحیفه امام، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی
- ۸- زیباکلام، صادق (۱۳۷۲) مقدمه ای بر انقلاب اسلامی، تهران: روزنه. سیک، گری (۱۳۸۴) همه چیز فرو می‌ریزد، علی بختیاری زاده، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۹- سولیوان، ویلیام و پارسونز آنتونی (۱۳۷۳) خاطرات دو سفیر، ترجمه محمود طلوعی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علم.
- ۱۰- شوکراس، ویلیام (۱۳۷۰) آخرین سفر شاه، عبدالرضا هوشنگ مهدوی. از چاپ پنجم. تهران: نشر البرز.
- ۱۱- طلوعی، محمود (۱۳۷۰) داستان انقلاب: چاپ دوم. تهران: نشر علم.
- ۱۲- فوران، جان (۱۳۸۲) نظریه پردازی انقلاب‌ها، ترجمه فرهنگ رشاد، تهران: نشر نی.
- ۱۳- گرین، توماس اچ (۱۳۸۷) جنبش‌های انقلابی معاصر، در جستجوی نظریه انقلاب، ترجمه رشید شایگان پور، تهران: نشر رسش.

۱۴- گازیوروسکی، مارک (۱۳۷۱) سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: مرکز.

۱۵- لدین، مایکل، لوئیس ویلیام (۱۳۶۳) کارتر و سقوط شاه، ترجمه ناصر ایرانی، تهران: امیرکبیر.

۱۶- لدین، مایکل، لوئیس ویلیام (۱۳۶۲) هزیمت یا شکست آمریکا، ترجمه احمد سمیعی، تهران: نشر ناشر.

۱۷- میلانی، محسن (۱۳۸۱) شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: گام نو.

۱۸- هویدا، فریدون (۱۳۷۰) سقوط شاه، ترجمه ح. ا. مهران، تهران: انتشارات اطلاعات.

۱۹- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۳) سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۰۰ تهران: نشر البرز.

۲۰- واعظی، حسن (۱۳۷۹) ایران و آمریکا بررسی سیاست‌های آمریکا در ایران. تهران: سروش.

1. Dumbrell, John (1997). *American Foreign Policy: Carter to Clinton American History in Depth*, Palgrave Macmillan.
2. Hargrove Erwin C. and Sterling Young, James (1988). *Jimmy Carter as President: Leadership and the Politics of the Public Good*, LSU Press.
3. Hayward, Steven F. (2004). *The Real Jimmy Carter: How Our Worst Ex-president Undermines American Foreign Policy, Coddles dictators, and Created the Party of Clinton and Kerry*, Regnery Publishing.
4. Strong Robert (2000). *A Working in the world: Jimmy Carter and the Making of American Foreign Policy*, LSU Press.
5. Skidmore, David (1996). *Reversing Course: Carter's Foreign Policy, Domestic Politics, and the Failure of Reform*, Vanderbilt University Press.

